

# بررسی تطبیقی مفهوم جنسیت در اسلام و غرب\*

مجتبی عطارزاده\*\*

## چکیده

اگرچه مدرنیته انسانیت زنان (پاره پنهان) را آشکار کرد، اما زن بودن زنان (پاره پیدا) را در محاق فرو برد. مدرنیته، معتقد بود برای انسان شدن، زنان را تا حد امکان باید به مردان شبیه ساخت. در نتیجه زن مدرنیته، انسان است، اما با همه اوصاف مردانه. اندیشه‌های نو با نادیده‌انگاری «حقیقت زنانگی» آن چنان مقهور اشتراکات زن و مرد شد که زن و حقوق زنانه را فراموش کرد و بدین سان با نادیده‌انگاشتن هویت زنانه، امنیت وی را در معرض چالش قرار داد. زنانی که از لحاظ اجتماعی قادر به نقش آفرینی در جامعه مردسالار باشند، معمولاً تمام هویت اجتماعی‌شان را از زنانگی خویش نمی‌گیرند و خود را تا اندازه‌ای با نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی مردانه وفق می‌دهند اما این زنان هزینه‌هایی نیز می‌پردازند، مردان آنها را تهدیدی برای خویش قلمداد کرده و در مقابل تغییر رفتارهای آنها مقاومت می‌کنند. با لحاظ چنین واقعیت‌هایی، اسلام هویت جنسیتی را فراتر از ویژگی‌های زیست‌شناختی هریک از دو جنس مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بر این اساس، برابری کیفی به مراتب بیش از تساوی کمی در راستای تحقق مفهوم جنسیت در کانون توجه قرار می‌گیرد.

## کلید واژه

مفهوم جنسیت، زنانگی، فمینیسم، عقلانیت، حقوق، جاذبه جنسیتی

\* - تاریخ دریافت: ۱۸/۱۰/۸۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۳۰/۱۱/۸۷

\*\* - دکتری علوم سیاسی و استادیار دانشگاه هنر اصفهان mattarzadeh@yahoo.com

## ۱) مقدمه و طرح موضوع

تلاش‌گران عرصه دفاع از زنان در غرب در پی مخالفت با پدرسالاری، نظام جنس - جنسیت را به چالش می‌طلبند. بنا به باور ایشان، تفاوت فیزیولوژیک - بیولوژیک زنان و مردان در نظام مبتنی بر پدرسالاری، مبنای تفاوت‌های اجتماعی و به تبع آن، قرار دادن زنان در نقش‌های فروتر اجتماعی، تبعیض‌ها و در کل نابرابری زن و مرد قرار می‌گیرد.

پدرسالاری، شیوه اعمال روابط قدرت و سلطه‌ای جهان شمول (از نظر جغرافیایی و تاریخی) شمرده می‌شود و گفته می‌شود که در درون نظام پدرسالاری سلطه مردان و انقیاد زنان از طریق جامعه‌پذیری حاصل می‌شود و با روش‌های نمادین حفظ می‌گردد. بنابراین، پدرسالاری باید متکی بر فرهنگ باشد. این نظام، به عنوان یک نظام قدرت، به خوبی در ذهن‌ها جای گرفته و چندان لزومی ندارد دعاوی‌اش را به شکل مشهود بیان کند؛ زیرا این دعاوی «طبیعی» جلوه می‌کنند (Millet, 1972:p34).

به این ترتیب، فرض وجود به اصطلاح «ستم مشترک» نسبت به زنان در همه جوامع بشری و فراگیری و عام بودن تبیین کلی آن در قالب مفاهیمی چون پدرسالاری و نظام جنس - جنسیت، زمینه را برای اینکه «فمینیسم» به عنوان حرکتی فکری، اجتماعی و سیاسی علیه این فرض ستم مشترک و شرایط زمینه‌ساز آن جنبه جهانی بیاید، آماده می‌کند.

آن چه باعث توجه و تمرکز خاص بر فمینیسم به عنوان نماد رویکرد غرب به مقوله جنسیت می‌گردد این است که اولاً، درون داده‌های گفتمان فمینیستی اغلب از سوی زنان غربی بوده است؛ ثانیاً، در بسیاری از موارد، در درون جوامع غربی نیز

آن گروه از گفتمان‌های فمینیستی از سلطه بیشتر برخوردارند که از سوی بخشهای خاص - به ویژه گروه‌های مرفه‌تر در طبقات متوسط و بالا، یعنی گروه‌های قدرتمندتر زنان غربی - طرح و ترویج شده است.

فمینیسم غربی به عنوان یک تولیدکننده و منتشرکننده متون و پیام‌های فرهنگی می‌تواند با اتکا بر قدرت ابزار انتقال پیام، متون و رسانه‌هایی که در اختیار دارد، از راه‌های گوناگون مانند تولیدات انتشاراتی (کتاب و مجله) به زبان اصلی یا ترجمه شده، تولیدات بصری (فیلم و عکس و مانند آنها)، تولیدات صوتی (برنامه‌های رادیویی)، وبسایت‌های اینترنت و ... و همچنین تأثیرات غیرمستقیم مانند انتشار اخبار از اقدامات فمینیست‌ها در رسانه‌های جهان و نفوذ در نهادها و سازمانهای بین‌المللی و مانند آن به ذهنیت زنانی که به تدریج اما به شکلی فزاینده با این گفتمان روبرو می‌شوند، سامان دهد و عملاً به گفتمان هژمونیک نزد یعنی زنان روشنفکر و تحصیلکرده جهان تبدیل شود.

جنبش زنان در اغلب راهکارهای خود، راه خشک قانونی را می‌طلبد و دستیابی به مراجع قانون گذاری و اجرایی را یکی از مهم‌ترین راه حل‌های مشکلات زنان می‌داند، در حالی که اگر قانون به وسیله نظام ارزشی تلطیف نگردد، در تمام عرصه‌ها انگیزه لازم و کافی برای رعایت حقوق را ایجاد نمی‌کند.

برهمن اساس، از سال‌های میانی دهه هشتاد میلادی، انسان‌شناسان رفته رفته خود را از حرکت عمومی فمینیستی جدا کرده و شروع به شکل دادن به نوعی انسان‌شناسی جنسیت کردند که امروز به شاخه اصلی در این زمینه تبدیل شده است. در این شاخه همچون سابق تلاش بر آن نیست که «زن بودگی» محور اساسی نزدیک شدن به جوامع انسانی تلقی شود و تلاش بیشتر بر آن است که اصل

«رابطه» جنسیتی و تقابل‌ها و همسازی‌های میان هویت‌های جنسیتی مورد مطالعه قرار بگیرد. از این گذشته موضوع بسیار پراهمیت دیگر رابطه میان هویت جنسیتی با سایر هویت‌های فرهنگی است که دنیای مدرن دائماً بر شمار و تراکم آن‌ها می‌افزاید. بنابراین انسان شناسان هر چه بیش از پیش این نکته که می‌توان از نوع یکسان و همگنی از «زن بودگی» و یا «مرد بودگی» سخن گفت را به زیر سؤال می‌برند و این هویت‌ها را ناچار به تبعیت از هویت‌های فرهنگی پیرامونی آن‌ها می‌دانند که سبب پدید آمدن انواع گوناگون «خاص‌گرایی»های فرهنگی می‌شود (رک. فکوهی، ۱۳۸۳).

از این رو صرف فعالیت اجتماعی داشتن زنان و صرف حضور و موفقیت آنان در ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی، اعم از ساحت فرهنگ، سیاست و اقتصاد، به معنای تحقق شأن زنانگی نمی‌تواند تلقی شود. شرط لازم (و البته نه کافی) تحقق این مهم آن است که گروهی از انسان‌ها به مرحله خودآگاهی برسند و این خودآگاهی البته مستلزم فاصله گرفتن از خود و با چشم خود به خود نگریستن است. فاصله گرفتن از خود به معنای، بی‌طرفانه و واقع‌بینانه با خود مواجه شدن است. با چشم خود به خود نگریستن نیز به معنای استقلال رأی و خود را از چشم دیگران ندیدن و به داورهای دیگران پایبند و دلبسته نبودن است.

در عوض، اسلام با تأکید برنگاهی بی‌طرفانه هر دو نوع وظایف را سزاوار پیروی می‌داند و برای آن احترام قائل است و عدالت مورد نظر دین، یک تقسیم کار مطابق با زن و مرد ایجاد می‌کند که برای تمام اعضای جامعه مفید است. حقوق و مسئولیت‌های یک زن و یک مرد برابرند، اما لزوماً عین هم نیستند. برای درک درست تساوی مورد نظر اسلام، باید آن را در موقعیتی بزرگ‌تر مشاهده کرد. از آنجا که مسلمانان تمایز میان وظایف دو جنس را در اغلب موارد، طبیعی و

مفید تلقی می‌کنند، مسئولیت‌های مرد و زن تفاوت دارد، به این منظور که تعادلی در اختلاف‌های جسمانی مردان و زنان ایجاد و زمینه را برای پذیرش مسئولیت بزرگ‌تری که در مسائل جنسی و تربیتی برعهده زنان است و برای رفاه و خیر جامعه لازم هستند، تأمین کند.

## ۲) شالوده جنسیت در چشم انداز توحیدی

در الهیات دینی، خدای واحد، مظهر حقیقت و مطلق و بی‌انتهاست. مبادی مذکر - مونث در جهان نیز ریشه در چنین پروردگاری دارد. نخستین تقابل آشکار نیز از همین جا آغاز می‌شود یعنی در مرتبه ذات خدا، در مطلق بودن و نامتناهی بودن وی؛ چرا که او به هیچ قید و حدی محدود نمی‌گردد.

بنا به تعریف، نامتناهی هیچ حدی ندارد و همان چیزی است که جمیع مکان‌ها و همه آن چه بالقوه است را پدید می‌آورد. تمامیت همه امکانات، نهفته در تجلی است. بنابراین، همه جهان آفرینش از وجه نامتناهی خدا بسط و نشر می‌یابد. اما امر نامتناهی نمی‌تواند بدون امر مطلق باشد. سخن از امر مطلق، سخن از امر نامتناهی است و هر کدام بدون دیگری غیر قابل تصور است (Schuon, 1980: p29).

دو قطبی کردن وجود مطلق به امر مطلق و امر نامتناهی، اولین ثنویت است. اصول فعال و منفعلی که اساس آفرینش را تشکیل می‌دهند. تقابل برین وجود مطلق، الگوی ازلی مردانگی و زنانگی است (Lings, 2006:p122). حضور نافذ این تقابل اساسی برین به آشکارترین صورت در مقام انسانی خود را بر ما نمایان می‌کند.

در چشم‌انداز ادیان سامی، هر انسانی به «صورت» خدا آفریده شده است، نفوس آنان باید به سان آئینه‌ای باشد که نور خدا را بازتاباند. تقابل برین جهان یا عالم اکبر در نفس انسانی یعنی عالم اصغر، بازتاب یافته است. انسان‌ها (مردان و

زنان) نیز بازتاب دهنده دو وجه خدا هستند: اطلاق و عدم تناهی؛ این دو وجه الهی؛ در مقام انسانی با هم در می‌آمیزند.

در رویکرد ایجابی، مردانگی از «امر مطلق» حکایت می‌کند، حال آنکه زنانگی حاکی از «امر نامتناهی» است و به لحاظ سلبی در مردانگی خطر قبض و قسوت است، حال آن که در زنانگی خطر انحلال و بیرونی شدن نامحدود وجود دارد (Schuon, 1995: p145).

ملاحظه اصول مردانه و زنانه در چارچوب دیدگاه جهان‌شناسانه آئین اسلام می‌تواند مقصود قوانین دینی‌ای که نقش زن و مرد را در تمدن‌های مختلف تعیین می‌کند را روشن سازد. قرآن در تمام مدتی که نفس را با مفهوم وحدانیت بارور می‌کند، به ثنویت و دوگانگی در آفرینش اشاره دارد: «و از هر چیز، زوجی آفریدیم (ذاریات، ۴۹). بر طبق دیدگاه مسلمین، خدا آسمان و زمین را از هم جدا ساخت و این نخستین زوج بود (انبیاء، ۳۰). عبارت «آسمان‌ها و زمین» دویست بار در قرآن تکرار شده است. این مفهوم ثنویت بنیادین آن قدر مهم است که قرآن می‌گوید آفرینش آسمان و زمین از خلقت انسان‌ها به مراتب بزرگ‌تر است (غافر، ۵۷).

این به دلیل آن است که آسمان و زمین به ترتیب، معرف اصول فعال و منفعل‌اند که همه تجلیات از جمله انسان، از آن‌ها سرچشمه گرفته‌اند.

از دیدگاه آئین‌های توحیدی، جدایی آسمان‌ها و زمین در عالم اکبر یعنی دنیا، معادلی در عالم اصغر یعنی نفس انسانی دارد و آن آفرینش آدم و حوا از نفس واحد است. دو نفسی که از نفس واحده اولیه ناشی می‌شوند، اولین جفت انسانی را تشکیل می‌دهند. هر چه که در آسمان‌ها و زمین آفریده شده، به گونه‌ای بازتاب دهنده همین رابطه ثنویت است.

با دقت در این روند مشخص می‌گردد که دوگانگی در خلقت به هیچ وجه مستلزم آن نیست که مرد ذاتاً و منحصرأ «فعال» و زن به همان نحو «منفعل» باشد. زنان و مردان هر دو عنصر فعال و منفعل را در وجود خویش تجسم می‌بخشند. همه انسان‌ها باید بعد عمودیشان را فعال کنند و در راه خدا از طریق عبادت و اعمال نیک تلاش کنند. آنان با تسلیم به اراده و قانون الهی باید بعد افقی‌شان را آرام کنند و با پذیرش اراده الهی در تقسیم مقدرات، نفوس خود را ظرف لطف پروردگار قرار دهند.

در آیه ۳۵ سوره احزاب، قرآن بشریت را به عنوان انسان مورد خطاب قرار می‌دهد که به معنای نوع بشر است و از این طریق مسئولیت متوجه او را بالاتر از وظایف و حقوق اجتماعی وی به عنوان زن و مرد قرار می‌دهد و تصدیق می‌کند که صورت هر دو جنس انسان ریشه در خدا دارد. هیچ مردی واقعاً یک مرد نیست و هیچ زنی واقعاً یک زن نیست مگر اینکه نسبت به وظیفه انسانیش، یعنی انجام اراده الهی وفادار باشد. بر این اساس، کارکرد اصلی یا فعال زن در وهله نخست، انجام وظایف معنویش است، همان طور که در مورد مرد نیز وضع بر همین منوال است. کارکرد دوم مورد انتظار پروردگار، انتشار حیات از رهگذر لطف و عنایت الهی است. زن کارکرد ثانوی‌اش را از طریق رحمت - که ذاتی وجود اوست و او از طریق ایفای نقش مادری به اولادش می‌بخشد - فعالانه به انجام می‌رساند. درست همان گونه که مام زمین که سرشار از رحمت است، حیات را ایجاد و آن را از سر رحمت و انعام تغذیه می‌کند، به همین ترتیب زن نیز از سر رحمت فداکارانه فرزندان‌ش را می‌پرورد و بزرگ می‌کند.

### ۳) ادعای رهایی بخشی فمینیسم

ساختار اجتماعی‌ای که مبتنی بر یک تشریح دینی است، مسئولیت‌ها و حقوق زنان و مردان را در قبال خدا و در درون اجتماعات ترسیم می‌کند. در برابر، نهضت-های فمینیستی متجدد در صدد آنند که حقوق و امتیازات را برای زنان تامین کنند لذا تا حد زیادی از مسئولیت‌ها غفلت می‌ورزند.

هدف نهضت فمینیستی متجدد، مبارزه با ستم‌های اجتماعی نسبت به زنان و کسب تساوی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با مردان معرفی می‌گردد. اصول نهضت فمینیسم نه دغدغه ترس و عشق نسبت به خدا را دارد و نه نجات و رستگاری واقعی را پی می‌گیرد. فمینیسم به عنوان یک نهضت غیردینی دیدگاه تشریح دینی را نادیده می‌گیرد. چرا که مدعی است این تشریح، فردیت و آزادی را محدود کرده و بر انجام وظایف مردان و زنان در قبال خدا، بیش از وصول به حقوق فردی تأکید می‌کند.

فمینیسم را می‌توان در دو رویکرد بررسی کرد و بر این اساس، تصویر دقیق‌تری از آن ترسیم نمود. یکی از این رویکردها، رویکرد توصیفی<sup>۱</sup> است که بر حسب آن جهت‌گیری تمامی مباحث فمینیستی به گونه‌ای است که در آن زنان به مثابه موضوعات یا سوژه‌های واقعی و موجود مورد توجه‌اند. رویکرد دوم، رویکرد هنجاری است که به زنان آن گونه که باید باشند و شایسته و مطلوب است، می‌نگرد. این دو رویکرد (هنجاری و توصیفی) خود سر منشأ تحول در نوع نگاه به زنان و تغییر روش‌های برخورد با مقوله هویت زن شده‌اند؛ چنان که مدافعان فمینیسم با تأکید بر وجوه هنجاری هویت زنان و با تحلیل وضع موجود زنان به مبارزات خود در این حیطة ادامه می‌دهند.

1. descriptive



در رویکرد توصیفی سعی بر این است که زنان از منظر حقوق، شأن و مرتبت موجود با مردان مقایسه شوند و در رویکرد هنجاری به الزام و باید در برابری حقوق، احترام و شأن پرداخته می‌شود (Bordo, 2001: p97). بنابراین، این ادعا که زنان و مردان باید حقوق و احترام برابر داشته باشند، ادعایی هنجاری است و این که زنان از حقوق برابر محرومند، یک ادعای توصیفی است. به عنوان مثال، فمینیست‌ها در این که چه چیزهایی ظلم یا نابرابری محسوب می‌شود یا چه نوع بی‌عدالتی به زنان آسیب می‌رساند، باهم اختلاف دارند؛ چنان که سوزان جیمز در قالب توصیفی، دیدگاه کلی فمینیسم را این گونه توضیح می‌دهد: فمینیسم بر این عقیده استوار است که زنان نسبت به مردان، ستم‌دیده و محروم هستند و این ستم غیرقانونی و غیرمنصفانه است (Harding, 1980: p112). در قالب هنجاری نیز می‌توان فمینیسم را این گونه تعریف کرد که زنان، مستحق حقوق، احترام و ... برابر هستند. فمینیست‌ها صرفاً متعهد به بیان اصل عدالت و برابری زنان نیستند بلکه برای ایجاد تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مرتبط با عدالت و برابری زنان وارد عمل نیز می‌شوند.

از جمله نحله‌های عملگرای فمینیستی که از دهه هفتاد میلادی به بعد ظاهر گردید، فمینیست‌های پست مدرن‌اند که با تأکید بر اصل تفاوت انسان‌ها معتقدند که باورهای جهان شمول و فرا انسانی یا حکایت‌های برتر، نه تنها غیرقابل قبول هستند بلکه خود بنیانگذار ستم‌های جدید علیه زنان خواهند بود. به نظر این گروه، نه نفس ازدواج و نقش مادری بلکه دسته‌ای از روابط تحمیل شده بر زنان موجب بردگی آنها شده است. علت زیر سلطه رفتن زنان، وجود رفتارهایی است که از بدو تولد میان دختر و پسر، تفاوت ایجاد می‌کند. آنان نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می‌کنند و به تشابه حقوق زن و مرد در خانواده و

محیط اجتماعی اعتقاد دارند. فمینیست‌های پست مدرن به اثرات گفتمان‌های متعدد، چارچوب‌های تئوریک، داستان‌ها و روایت‌هایی که بخشی از آنها توسط رسانه‌های جمعی در مقام تعریف از جنسیت بازتولید می‌شود، اشاره می‌کنند و معتقدند که این داستان‌ها و حکایات در تعیین هویت و تعریف جنسیت نقش دارند. چنان که حتی تعریف هویت جنسی نیز تابعی از روابط قدرت اجتماعی - سیاسی است (Jones, 1996: p 92).

مبنای استدلال فمینیست‌ها تفکیک دوگونه موجودیت یا بودن «برای خود» و «در خود» است که سارتر، با تأثیرپذیری از هایدگر، آن را مطرح نمود. انسان به سبب برخوردار بودن از خودآگاهی، این دو جنبه را داراست؛ موجودیت برای خود، ناظر به جنبه‌ای از خویشتن است که بر فراز ایستاده و نظاره‌گر است، در حالی که موجودیت در خود، اشاره به جنبه‌ای از خویشتن دارد که تحت نظارت، ثابت و شیئیت یافته است و مورد آگاهی قرار گرفته است. این دو جنبه، رابطه‌ای دیالکتیکی دارند زیرا بدون جنبه تحت نظارت، نظاره‌گری تحقق نمی‌یابد و بدون نظاره‌گری نیز تحت نظارت بودن و آگاهی از خویش معنا ندارد. به علاوه، موجودیت برای خود، همواره با فرا افکندن خود و به ظهور رساندن امکان‌های خود - یعنی شدن - سر و کار دارد، اما در معرض آن است که خود را تحقق یافته و عینیت یافته - یعنی بودن - ببیند. همین رابطه دیالکتیکی درون فردی، به صورت میان فردی نیز ظهور می‌کند: خود و دیگری. هر یک از این دو، مستلزم دیگری و همچنین نفی آن است. خود، بدون دیگری معنا ندارد و در عین حال، اهمیت اساسی دارد و دیگری، جانی است.

دوبوار بر آن است که در فرهنگ جوامع بشری، مردانگی چون «موجودیت برای خود» و زنانگی چون «موجودیت در خود» لحاظ شده است. از این رو

مردانگی با خصوصیتی چون سیال بودن، استقلال و رویارویی با شرایط جدید همراه بوده، در حالی که زنانگی با خصوصیتی چون سکون، وابستگی و وضعیت تکراری در شرایط خانه ملازم بوده است. در این انفکاک، شرایط فرهنگی و اجتماعی، نقش مهمی داشته است، اما به نظر دوبوار، وضع جسمی زن و مرد نیز زمینه‌ساز این انفکاک بوده است زیرا زنان با حمل جنین، شیر دادن و بزرگ کردن بچه، آماده‌تر بوده‌اند که با سکون، وابستگی و شرایط معین و تکراری خانه خو بگیرند، در حالی که مردان، با رها بودن جسمی از کودک و ویژگی سیال بودن، برای تامین نیازهای افراد خانواده و بنابراین، مواجهه با شرایط نامعین کار و فعالیت در خود احساس آمادگی کرده‌اند (Ibid: p98).

با فرار گرفتن مرد در وضع «موجودیت برای خود» و زن در وضع «موجودیت در خود»، رابطه‌ای دیالکتیکی میان آنها ظهور کرده است. اما این رابطه دیالکتیکی، رابطه پویای خود را از هر دو سو، از دست داده و دچار اختلال شده است. مردان درباره خود چنین تصور کرده‌اند که عوامل تعیین‌کننده‌اند و بنابراین زن، موجودی ثانوی و جانبی است. از سوی دیگر، زنان نیز این را در خود درونی کرده‌اند که استقلال و تعیین‌کنندگی ندارند و نسبت به مردان، موجوداتی ثانوی و جانبی‌اند و به عبارتی، «دیگری» محسوب می‌شوند.

ماری دالی در کتاب «فراسوی خدای پدر»، بر اساس الهیات هستی‌گرا، تحت تاثیر پل تیلیش و مارتین بوبر، گام مهم دیگری را برداشت. دالی معتقد است که تصویر پدرانه و مردانه از خدا، تصویری شک‌آمیز است و این تصویر، فراهم آورنده زمینه‌ای برای فرهنگ مرد محور کنونی بوده است. به علاوه، خدا، به عنوان موجودی متعالی که نمی‌توان با او ارتباط برقرار کرد نیز تصویر قابل قبولی نیست (Daly, 1973: p32).

رابطه مطلوب با خدا رابطه «من - تو» است، چنان که بوبر آن را مطرح کرده است. در این رابطه، انسان با خدا چون شخص و به صورت زنده و مؤثر ارتباط برقرار می‌کند. البته، خدای مورد نظر دالی، دیگر مسیح یا حتی وجودی متعالی نیست، بلکه جریان شدن فعال و سرشار هستی است.

به نظر دالی، به موازات شکستن بت تصویر پدرانه از خدا، زنان باید تصویر درونی شده خودشان را به عنوان «دیگری» نیز از خود بیرون کنند. این تصویر درونی شده با تصویر مردانه مذکور از خدا به نحوی همبستگی دارد. ارتباط «من - تو»، نه تنها میان انسان و خدا، بلکه میان خود انسانها نیز باید برقرار شود. ظهور این گونه رابطه میان انسانها، وضع موجود زن را که مردان به گونه «من - آن» یعنی به صورت شیء با وی ارتباط برقرار می‌سازند، از بین خواهد برد. برای این کار، زنان باید، به تعبیر تیلیش، شجاعت «بودن» داشته باشند و در پی آن باشند که چون انسان، وجودی اصیل داشته باشند و در برابر شیئیتی که بر آنان تحمیل می‌شود، ایستادگی کنند.

گونه دیگری از الهیات هستی‌گرا، در الهیات رهایی بخشی نمایان شده و مورد توجه فمینیست‌ها قرار گرفته است. این دیدگاه را نیز نخست به مانند الهیات رهایی - بخش سیاه پوستان، جیمز کوون در کتاب «الهیات سیاه و قدرت سیاه» مطرح کرد و سپس در مورد زنان نیز به کار گرفت. کسانی چون لتی راسل و رزماری روتر، اصول این دیدگاه را در مورد زنان به کار گرفتند.

راسل با به کارگیری الهیات رهایی بخشی در مورد زنان، مفاهیم کتاب مقدس را به نحوی انقلابی و رهایی‌بخش تفسیر کرد. به طور مثال، «رستگاری» به معنای ترک دنیا نیست بلکه متضمن غلبه بر رنج و تبعیض در دنیاست. همچنین «گناه»

## بررسی تطبیقی مفهوم جنسیت در اسلام و غرب

چنان تفسیر می‌شود که حاکی از معنای ضد رهایی است. ستم و تبعیض، از این نظر، گناه محسوب می‌شود. از آنجا که ستم و تبعیض، از طریق انسانیت زدایی از انسان‌ها و در نظر گرفتن آنها چون شیء یا «دیگری»، آشکار می‌گردد، بنابراین گناه متضمن انسانیت زدایی است. پس آموزه کتاب مقدس در مورد ایستادگی در برابر شر و گناه، به معنای آن است که موانع زندگی انسانی و معنادار از میان برداشته شود. زنان، در شمار کسانی هستند که مورد چنین ستم و تبعیضی قرار گرفته‌اند و باید با توجه به اصول الهیات رهایی‌بخش، بر موانع انسانیت و حیات خویش غلبه کنند (میشل، ۱۳۷۷: ص ۵۴).

### ۴) ناسازواری عقلانیت با زنانگی در اندیشه غرب

در قرن نوزدهم، استدلال ناتوانی ذهنی زن نسبت به مرد بر اساس تفاوت‌های ذاتی و طبیعی، مانعی در مقابل گشایش فرصت‌های شغلی و آموزشی برای زنان بود. چنین تصور می‌شد که زنان ذاتاً ضعیف‌تر از مردان هستند و واکنش‌هایشان بر اساس عواطف آنی، مربوط به خصلت‌های فیزیکی آنهاست. این در مورد سایر گروه‌های اقلیت نیز صادق بوده است. این گروه‌ها مانند رنگین پوستان یا اقلیت‌های قومی نیز به دلیل تفاوت‌های فیزیکی ضعیف‌تر قلمداد شده‌اند.

ژنوبیولوید در کتاب «عقل مذکر» (مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب) می‌نویسد: در فرهنگ غرب، نقش عقل نه تنها در داوری باورها بلکه در سنجش شخصیت فرد نیز مهم به شمار می‌آید. عقل نه تنها جزء ذاتی معیارهای ما برای داوری حقیقت است، بلکه جزء اصلی شناخت ما از اینکه اصولاً انسان بودن چیست، انسان خوب بودن چه شرایطی دارد و نسبت درست بین انسان در مقام داننده و سایر شئون زندگی او چیست، نیز به شمار می‌رود. افکار فلسفی گذشتگان

درباره آن چیزی که مایه امتیاز زندگی انسان است و در خصوص اولویت‌هایی که باید برای زندگانی شایسته آدمی در نظر داشت، ایده‌آلهایی برای منش انسانی بدست داده که محور اصلی آنها عقل است. می‌توانیم در کلی بودن و بی‌طرف بودن این ایده‌آل‌ها به جد تردید کنیم (لوید، ۱۳۸۱: ص ۲۲). او معتقد است که مردانه‌بودن عقل انسان تنها به یکسونگری سطحی زبان خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های آن در دل سنت فلسفی غرب نهفته است. «افکار و آرمان‌های ما در خصوص مردانگی و زنانگی، در قالب ساختارهای سلطه - ساختارهای برتری و فروتری، هنجار و غیر هنجار، مثبت و منفی، اصلی و تکمیلی - شکل گرفته است. قول به تمایز بین زن و مرد، حکم یک اصل اخلاقی آشکارا توصیفی را برای رده‌بندی نداشته، بلکه وسیله‌ای بوده است برای بیان ارزش‌هایمان» (همان، ص ۱۴۷).

می‌توان گفت که اعتقاد به این تقابل‌های دوگانه و سابقه یکی دانستن مرد و برتری، دست کم به فیثاغورثیان می‌رسد. هرآنچه ارزش به شمار می‌رود، بی‌درنگ با مرد بودن یکی گرفته می‌شده است. مضمون زنانگی و فرومایگی آن به صورتی که در غرب است، محصول سنت فکری غرب است. «حاصل این تصور نه تنها حذف سهل و ساده زن بلکه تشکیل یا تأسیس چیزی به نام زنانگی بر اثر همین حذف بوده است» (همان، ص ۱۵۰).

این مدعای رایج در مجادلات فلسفی کنونی که عقل «مردانه» است، ناگزیر این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که هر آنچه برای مرد معقول و درست است ممکن است برای زن صدق نکند.

گذشته از این، جنسیت یکی از چیزهایی است که تصور می‌رود اندیشه عقلانی باید از آن برکنار باشد. این باور که اگر ذهن‌ها عقلانی باشند اساساً فرقی با هم

ندارند، زیر بنای بسیاری از ایده‌آل‌های اخلاقی و سیاسی ماست. با این وجود فمینیست‌ها در تلاش به منظور نگاه جنسیتی به مناسبات عقلانی در جامعه، گفتمان‌های شفاهی را نشانه‌ای از تفوق عقلانی مذکر می‌پندارند. بنا به باور آنان هرگاه طرفین صحبت و گفتگو، زن و مرد باشند، این مردها هستند که ابتکار صحبت را در دست می‌گیرند. صحبت مردها از تعارض و رقابت کمتری برخوردار می‌شود و زنها نیز کمتر راجع به خانه و خانواده صحبت می‌کنند (Londis, 1972: p112). بنابر تحقیقات در انگلستان مردان با توضیح دادن موضوع‌های مختلف به زنان، در نقش انسان داناتر ظاهر می‌شوند و زنان با به کارگیری ژست‌ها و حالت‌هایی در مقام تایید حرف‌ها و گفته‌های آنها برمی‌آیند. مردها به خود اجازه می‌دهند تا صحبت زنها را قطع کنند و زنها کمتر به این عمل اعتراض می‌کنند، ولی تقطیع کلام از طرف زنان در مورد مردان به ندرت رخ می‌دهد (Zimmerman, 1975: p 48). تعداد پرسش‌های زنان در صحبت به نسبت مردها بیشتر است. از نظر زن‌ها پرسیدن، جنبه تشویق به ادامه مکالمه دارد و مردها با سوال کردن واقعاً قصد پاسخ‌یابی دارند. زنها بیشتر از مردها از ضمیرهای «ما» و «شما» استفاده می‌کنند و با این ترتیب طرف صحبت را با بکارگیری استراتژی انسجام در گروه خود جای می‌دهند. مشاهده شده است که مردها در صحبت‌های شان با دیگر هم‌جنسان حرف یکدیگر را قطع می‌کنند و چالش و بحث در استراتژی صحبت‌هایشان وجود دارد. از بعضی حرف‌ها چشم پوشی کرده و سعی می‌کنند موضوع را کنترل و به نتیجه برسانند و معمولاً این نتیجه‌گیری در یک جمله معلوم و مشخص می‌شود. ولی وقتی مردان با زنان صحبت می‌کنند، توزیع قدرت در صحبت انعکاس‌گر توزیع قدرت در جامعه است، مرد دارای قدرت

## فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

تسلط و زن حالت فرو دست دارد. توضیح چنین رفتاری را باید در جامعه‌ای که در آن بارآمده‌اند، یافت (لوید، ۱۳۸۱: ص ۱۰۲).

بنابراین زنان و مردان در سطح گفتاری با یکدیگر تفاوت دارند که این تفاوت بیشتر در حیطه فرهنگ است تا در حیطه زبان‌شناسی و در واقع انتظاراتی که فرهنگ از مردان و زنان آن جامعه دارد، تعیین‌کننده رفتار و گفتار متناسب با جنسیت و منزلت افراد و نیز پایگاه طبقاتی آنان است.

درحالی که فمینیست‌ها بدون تلاش برای اصلاح زیرساخت فکری کهن‌بینی زنان در دنیای غرب و با هدف سازوار نمودن عقلانیت با جنسیت به مقولاتی چون حاکمیت مردسالاری بر عرصه‌هایی چون فضای گفتمان شفاهی استناد می‌جویند، در چشم‌انداز اسلام مبانی این کهن‌تری مورد نفی و چالش قرار می‌گیرد. در این نگرش از نظر عقلی در اصل کمال میان زن و مرد تفاوتی نیست. زیرا فیلسوفان وقتی به تعریف انسان می‌پردازند او را به حیوان ناطق تعریف می‌کنند که حیوان جنس انسان و ناطق فصل اوست. در واقع مذکر بودن، مؤنث بودن، انسان را به دو صنف تقسیم می‌کند نه به دو نوع. بنابراین وقتی ذات انسان یعنی انسانیت انسان تمام شد و به نصاب خود رسید مسئله ذکورت و انوئت مطرح می‌شود. تشخیص ذاتی و عرضی و نشانه‌های آن دو نیز از همین راه صورت می‌گیرد.

از نظر فلسفی، موجودات مادی مرکب از ماده و صورت‌اند. ماده جنبه قوه موجود مادی است و صورت، جنبه فعلیت شیء است و شیء بودن هر موجودی به صورت او مرتبط است نه به ماده آن، چرا که ماده هر شیء مشترک است و می‌تواند به صورت‌های دیگر درآید.

اهل حکمت، مذکر و مؤنث بودن را از شئون ماده شیء می‌دانند نه از شئون



صورت آن، یعنی ذکورت و انوئت در بخش صورت و فعلیت بی‌اثر است. نشانه این که مرد و زن بودن مربوط به ماده است و نه صورت او، این است که نر و ماده بودن اختصاص به انسان ندارد بلکه در حیوان و گیاه نیز زوجیت و نر و ماده داشتن راه دارد. حیوان‌ها اگر کمالاتی داشته باشند مربوط به ذکورت و انوئت آن‌ها نیست بلکه هر حیوانی برای خود فعلیت و صورتی دارد که کمالات وی به آن مربوط است. نر و ماده بودن حیوان، شاید در قدرت‌های بدنی اثر داشته باشد اما در کمال حقیقی آن‌ها بی‌اثر است و زوجیت در مرتبه نازل و پایین‌تر در گیاهان نیز راه دارد.

بنابراین مذکر و مؤنث بودن از ذاتیات انسان نیست افزون بر آن به لحاظ این که انسانیت او به روح اوست و روح از عالم قدس است به خدا نسبت پیدا می‌کند و چیزی که به اضافه تشریفی به خدا اسناد داده شود، منزّه از ذکورت و انوئت است (فضل الله، ۱۴۰۵ق: ص ۳۳).

قرآن کریم نیز می‌گوید: انسانی که می‌میرد، ذات اقدس الهی همه روح او را توفی و دریافت می‌کند و اگر بدن انسان از دست برود، باز همه حقیقت او محفوظ است و این نشان می‌دهد که بدن عین ذات یا جزء ذات یا لازم ذات نیست بلکه ابزار ذات است. چنان که مجموع حیوانیت و ناطقیت تمام ذات انسان و ناطق بودن جزء ذات انسان و تعجب از لوازم ذات انسان است و بدن هیچ کدام آن نیست. از این رو گاهی از بدن به مرکب روح یاد می‌کنند و مرکب غیر از راکب است.

#### ۱- ۴) سازواری عقلانیت و جنسیت

یکی از ویژگی‌های انسان عقل است و همه انسان‌ها به تعقل دعوت شده‌اند. از این رو در قرآن کریم، ارزش انسان به تعقل او است در غیر این صورت او از بدترین

جنبندگان خواهد بود: «انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمَّ الْبِكْمَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال، ۲۰).  
عقل در فرهنگ قرآن و دین چیزی است که انسان با آن حق را می‌فهمد و بدان عمل می‌کند. بنابراین فاقد درک صحیح، عاقل نیست چنان که عالم صحیح‌اندیش ولی بی عمل عاقل نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «العقل ما عبد به الرحمن و الکتسب به الجنان» (کلینی، ۱۳۶۷: ص ۱۱). بنابراین انسانی که خدا را عبادت نکند یا عملی انجام ندهد که کسب بهشت کند از عقل بهره‌ای ندارد. در واقع حقیقت عقل، جزم و عزم است. یعنی اگر انسان با برهان نظری به مقام جزم و یقین رسید و بر اثر قدرت عقل عملی به مقام عزم نائل گردید، عاقل است.

بر این اساس آیات قرآن بر شخصیت انسانی زن تأکید و او را در ردیف مردان قرار می‌دهد و می‌فرماید: «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحییته حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون» (نحل، ۹۷).

در این آیه به صورت یک قانون کلی نتیجه اعمال صالح همراه با ایمان در این جهان از سویی حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه‌ای قرین با آرامش و امنیت، رفاه، صلح و دور از نابسامانی‌ها و درد و رنجها و از سوی دیگر بر طبق بهترین اعمالشان به آنها پاداش خواهد داد.

آیه با صراحت این حقیقت را بیان می‌کند و بیهوده‌گویی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن شک و تردید داشتند و یا برای آنها مقامی پایین‌تر از مقام انسانی مرد قائل بودند، ساکت می‌کند و منطق اسلامی را به جهان انسانیت اعلام می‌کند که بر خلاف پندار کوتاه‌فکران، اسلام دین مردانه نیست بلکه به همان مقدار که به مردان بها می‌دهد به زنان نیز ارزش می‌بخشد.

## ۵) بازیابی قدرت زنان در جاذبه‌های جنسیتی

در غرب پروژه فمینیستی اغلب مستلزم از میان برداشتن دوگانگی‌های مفهومی مانند فرهنگ - طبیعت، متعالی - درونی، کلی - جزئی، ذهن - بدن، عقل - احساس و عمومی - خصوصی، با عنایت به پیوستگی اصطلاحات ارزشی بالاتر با مردانگی و اصطلاحات کم‌ارزش‌تر با زنانگی است. در حقیقت این دوگانگی‌ها با تصویر تنزل فرهنگی زنان در ساختار نهایی واقعیت مرتبط هستند.

در نهایت برخی فلاسفه فمینیست استدلال کرده‌اند که عموماً ممانعت زنان از ممارست فلسفی منجر به پذیرش منظره‌هایی شده است که در آن تجربیات و اشتغالاتی که خصلتاً مذکر هستند تفوق یابند. به عنوان مثال تعهد فلسفه غربی جدید برای مرکزیت ارزش‌هایی نظیر خودمختاری، برابری و فردیت است که انسان را اساساً جدا از «دیگران» بازمی‌نماید.

در این راستا استدلال فمینیست‌ها آن است که نظریه اخلاقی معطوف به دوگانگی‌ها بر مبنای تجربه مردان قرار دارد در حالی که اخلاق‌گرایی به صورت قلمرویی عمومی تعریف شده است و نه قلمرویی خصوصی و خاص. اخلاق فمینیستی گرچه رویکردی واحد است، اما رهیافت‌های زنانه بسیار متنوعی را در زندگی اخلاقی دربردارد. رهیافت‌های زنانه به اخلاق با تأکید بر روابط شخصی و اخلاق مراقبت، به ارزش روابط انسانی اهتمام می‌ورزد. رهیافت‌های مادرانه بر ارتباط خاص بین مادران و بچه‌ها به عنوان الگوی تعامل اخلاقی تأکید می‌کنند. رهیافت‌های زنان همجنس‌گرا به جای وظیفه بر «انتخاب» تأکید دارند و در پی تعریف شرایطی هستند که در آن شرایط زنان همجنس‌گرا بتوانند رشد یابند و بالاخره رهیافت‌های خاص فمینیستی به اخلاق بر وظیفه اساسی دگرگونی نظام‌ها

و ساختارهایی که بر حاکمیت مردان و زیر دست بودن زنان در حوزه‌های عمومی و خصوصی مبتنی است تأکید می‌ورزند.

سابقه رهیافت‌های زن محور به اخلاق به قرون هجده و نوزده، در آثار افرادی چون مری ولستون کرافت، جان استوارت میل، هریت تیلور و... باز می‌گردد. رهیافت‌های روبه رشد زنان به اخلاق این است که خصایص سنتی زنانه مثل مراقبت، دلسوزی، خیرخواهی و پرورش مهرورزی، به لحاظ اخلاقی از خصایص سنتی مردانه مثل عقلانیت، عدالت و استدلال کم اهمیت تر نیستند. در این میان کارل گیلیگان (فیلسوف و روانشناس آمریکایی) اظهار داشت که زنان به هر دلیلی مایلند با لحن مراقبت سخن بگویند، نه با لحن عدالت. او در کتاب مشهور و تأثیر گذار «با صدایی متفاوت» این بحث را مطرح کرد که استدلال اخلاقی در زن و مرد اشکال کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرد. زنان از آنجا که با رشد و پرورش کودک و نیز رشد اخلاقی او سر و کار دارند، اخلاقیات را درک مسئولیت و مناسبات تعریف می‌کنند (Gilligan, 1982: p131).

به رغم این رویکرد علمی مبتنی بر روان شناسی زن و مرد، فمینیست‌ها برآنند تا با بزرگنمایی توان جنسی زنان، اخلاق خاصی مبتنی بر جاذبه‌های جنسیتی را در مقام جبران ضعف خصلت‌های انسانی زن که به زعم آنان در پرتو حاکمیت مردسالاری رنگ باخته، رواج دهند.

هر چند در عهد اخیر جذابیت‌های جنسی، جنبه فیزیکی پیدا کرده است اما در دوره پیشامدرن رویکردهای موجود نسبت به بدن، جنبه فلسفی و دینی داشت. به عنوان مثال در نگاه افلاطون یا تفکر یونانی برتری ذهن بر جسم قابل مشاهده است و نگاه سلسله مراتبی نسبت به ذهن و بدن وجود دارد که همواره ذهن را برتر از جسم می‌داند.

اما در پی تحول در چشم‌انداز غرب و مقدم انگاشتن جسم بر ذهن، مهم‌ترین آموزه مرسوم درباره زنان این بود که وظیفه زن خشنود ساختن مرد است. به عنوان نمونه، روسو حیثیتی ابزاری - و نه غائی - برای زن قائل بود و به صراحت در کتاب امیل آورده بود: «کل آموزش برای زنان باید توجه به مردان باشد. آنها باید مردان را راضی کنند، برای آنها مفید باشند، کاری کنند که مردان دوستشان داشته باشند و به آنها احترام گذارند، آنها را در دوران کودکی آموزش دهند، هنگامی که بزرگ می‌شوند از آنها نگهداری کنند، تسلاهی وجودشان باشند و زندگی را برایشان خوشایند سازند. این وظیفه زنان در همه دوران‌هاست و از نوزادی باید در این زمینه آموزش ببینند (روسو، ۱۳۴۹: ص ۲۲۱).

موج اول و دوم فمینیست با چنین چشم‌اندازی مخالفت می‌کردند و حتی مسابقات زیبایی را «شو رمه‌ها» می‌نامیدند. آنها معتقد بودند که استفاده زنان از لوازم آرایش، موی مصنوعی و عطر پاسخ دادن به ندای سرمایه‌داری است و این دیدگاه باعث شد تا شرکت‌های تولیدکننده لوازم آرایش و صنایع زیبایی تاحدی ضرر کنند ولی بعد از مدتی جمال‌شناسی فمینیسم رادیکال جای خود را به جمال‌شناسی فمینیستی لیبرال داد که شرکت زنان در صنعت زیبایی را نوعی ابراز قدرت در جامعه رقابتی می‌دانست و معتقد بود که با این نوع از زنانگی می‌توان احساس قدرت کرد.

در دوره پسامدرن بدن موضوع پویای صنعت مد قرار گرفت و شرکت‌های چندملیتی با دستکاری در طرح‌ها به سودهای کلان دست یافتند و فرآیند اریتره شدن زیبایی (تنظیم بین پوشیدگی و برهنگی) که در جوامع بدوی وجود نداشت، مطرح گردید و باعث جلب انسانها به سمت مراقبت‌های بدنی، خودآرایی و زیباسازی و کسب سودهای کلان برای شرکت‌های چندملیتی گردید.

در این دوره تکنولوژی، کارکردهای طبیعی بدن چون تولید مثل را بر عهده گرفته است و روند جراحی‌های پلاستیک با توجه به زمینه‌های زیباشناسی در حال افزایش است. ضمن آنکه اینترنت با ایجاد تمایلات غیرواقعی و مجازی جای مواجه‌های مستقیم و عینی را گرفته است.

دوره فرامدرن، شاهد ماتریالیزه و علمی شدن بدن است. بدن به موضوع علوم جدیدی چون بیوشیمی و ژنتیک تبدیل شده و از حالت متافیزیکی خارج می‌شود و جنبه سکولار پیدا می‌کند. نیز نگرش انسان غربی به جنسیت و بدن تغییر می‌کند و از الگوی جنسیتی متعارف فاصله می‌گیرد. بر این اساس در بسیاری از کشورها قوانین ازدواج تغییر می‌کند، تمایلات جنسی خارج از چارچوب ازدواج هنجار تلقی می‌شود و حتی وضعیت حقوقی کودکان ناشی از روابط نامشروع مانند سایرین می‌گردد. ضمن آنکه توجه انسان غربی به بهداشت فردی با پیشرفت‌های پزشکی دوچندان می‌شود و همه به مراقبت از خویش توجه می‌کنند.

بدین سان اگر در گذشته بدن برای کار بود، امروز برای نمایش است و چون بشریت در جامعه نمایشی زندگی می‌کند همه افراد چه در سطح خرد و چه در سطح کلان اینگونه است که منافع سرمایه‌داری محقق می‌شود.

مصرف‌گرایی جای سیاست را در دوره فرامدرن گرفته است و بر خلاف گذشته بدن نسبت به روح و ذهن اولویت یافته و حتی مقدس شده است.

هر چند به زعم فمینیست‌ها قدرت ناشی از زیبایی اندام‌های زن قادر به هم‌آوردی با توانایی‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از مردسالاری است اما نباید از این واقعیت غافل شد که فارغ از توانایی‌های بالقوه‌ای که در سرشت زنان به ودیعه گذارده شده است، این‌گونه نیست که همه زنان استعداد شناخت و استفاده

صحيح از مواهب طبيعى خود را داشته باشند و به راحتى بتوانند شعله‌هاى آتش عشق را در دلِ مردان افروخته کنند و به چشم بر هم زدنى آنان را به صيد خود درآورند. بنا بر اين هر چند معشوق و مطلوب بودن جزء ذات و طبيعت زنان است، اما بهره بردارى و استفاده از اين نعمت‌ها به آموزش و تربيت نياز دارد، چنان که عصر مدرن کنونى شاهد انحراف زنان با شعارهاى فريبنده فکرى و فرهنگى براى سودجويى‌هاى اقتصادى و شهوت پرستى‌هاى جنسى مى‌باشد (مطهرى، ۱۳۷۵: ص ۹). اندیشه زنان غرب از يك مقطع تاريخى بر اين باور غلط سوق داده شد که مى‌توان با استفاده از زيبايى‌هاى جنسى زنانه، آتش عشقى ماندگار را در دلِ جنس نر پديد آورد و آن را به درازاى يك عمر استمرار بخشيد.

اما سکس برخلاف پندار عمومى زنان غربى، هرگز قادر نيست عشقى ماندگار را در مغاک دلِ مردان پديد آورد؛ بلکه بايد گفت که عريان‌گرایی، قربانگاه واقعى عشق مى‌باشد. وندى شليت به نقل از کانت مى‌گويد: عشق جنسى، معشوق را تنها به چشم يك شىء اشتها آور مى‌نگرد. به محض اين که معشوق در اختيار گرفته شد و آن رغبته آرام گرديد، ديگر دور انداخته مى‌شود. مثل دور انداختن ليمبويى که کاملاً مکيده شده باشد (شليت، ۱۳۸۴: ص ۳۵).

برخلاف پندار فمينيست‌ها و به گواه تاريخ، شرم، حيا و عفت زنانه همان مقررات اخلاقى و قوانين غريزى است که زنان به واسطه آنها آتش عشق را در دلِ مردان شعله ور مى‌کنند و شأن و منزلت خویش را تا حد پرستش بالا مى‌برند (دورانت، ۱۳۷۳: ص ۶۱۴).

از آن جا که زن معشوق آفريده شده است، هنردستياى به دل مرد و در اختيار گرفتن آن را دارد.

وقتی کار بدین جا می‌کشد که دیگر از زن نه به عنوان یک موجود دارای شخصیت و هویت، بلکه از اجزای بدن او صحبت به میان می‌آید و از سکسی بودن سر و سینه و پای زن چنان بحث می‌شود که از زمره گوشت گردن و قلوه گاه و ران گوسفند، بزرگترین لطمه به خود زن وارد شده است. او که همواره با حفظ شرم، از موضع قدرت و ناز با جنس مخالف روبرو می‌شده، اکنون از موضع ضعف و نیاز خود را عرضه می‌کند. اکنون بارواج اندیشه‌های فمینیستی معطوف به تمرکز بر قدرت شهوانی زنانه در غرب، دیگر آن غرور زنانه که جزء لاینفک زنانگی اوست، به کلی شکسته شده است و دیگر از آن عزت نفس و مناعت طبع که او را محبوب و معشوق می‌ساخت، خبری نیست (حدادعادل، ۱۳۵۹: ص ۶۱).

در نتیجه رواج چنین باورنادرستی که با بهره‌گیری از جاذبه‌های جنسیتی امکان مقابله با ستم‌های ناشی از سلطه مرد سالاری برای زنان فراهم می‌آید، امروزه حتی روشنفکرترین و مدعی‌ترین مردان هم اولاً و بالذات به زنانگی یک زن توجه دارند و ثانیاً و بالعرض انسانیت او را مدنظر می‌گیرند.

## ۶) حقانیت کمی به جای حقوق کیفی

در دنیای غرب از قرن هفدهم به بعد پا به پای نهضت‌های علمی و فلسفی نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی و به نام حقوق بشر شکل گرفت. نویسندگان و متفکران قرن‌های هفدهم و هجدهم افکار خود را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیرقابل سلب بشر پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو، ولتر و منتسکیو از این دسته متفکران و نویسندگانند. اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت واجد یک سلسله حقوق و آزادی‌هاست. این حقوق و آزادی‌ها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و یا هیچ



نام نمی‌تواند از فرد یا قومی سلب کنند. حتی خود صاحب حق نیز می‌تواند به میل و اراده خود آن را به غیر منتقل نماید و خود را از آن محروم کند. این نهضت فکری و اجتماعی ثمرات خود را ظاهر ساخت. اولین بار در انگلستان (۱۶۶۸) و سپس در آمریکا (۱۷۷۶) و بعد در فرانسه به صورت انقلاب‌ها و تغییر نظامها و امضای اعلامیه‌ها بروز و ظهور نمود و به تدریج به نقاط دیگر سرایت کرد.

اصلی‌ترین مبنای مشترک در دیدگاه‌های فمینیستی در جهت احیای حقوق زنان، مسأله تشابه و تمایزات مردانه و زنانه است. از دید آنان وجود بی‌عدالتی در کنار افراط در تقسیم کار جنسیتی و جداسازی حوزه فعالیت مردانه و زنانه سبب کنار گذاشتن زنان از همه عرصه‌های پیشرفت شده بود.

از آن جا که این محرومیت زنان از تحصیل، ارائه نقش اجتماعی و کارهای دستمزدی به جنس و جنسیت زنان مستند می‌شد، فمینیست‌ها را بر آن داشت که درباره واژه‌های جنس و جنسیت و به طور اساسی «زن بودن» به بازنگری جدی دست بزنند. هدف از این بازنگری محدود کردن مفهوم «زن بودن» بود.

فمینیست‌ها برای بیان دقیق ادعای خود مبنی بر دلالت مفهوم زن به ماهیتی مجعول، میان دو مفهوم جنس (Sex) و جنسیت (Gender) تفاوت قائل می‌شوند و در حالی که تفاوت‌های جنسی را دارای ریشه طبیعی می‌دانند، منشأ تفاوت‌های جنسیتی را در فرهنگ و نه در طبیعت جستجو می‌کنند. آنان معتقدند نباید پنداشت که جنسیت، خود به دنبال جنس ظهور می‌کند. به دیگر بیان، چنین نیست که هر کس مؤنث باشد به طور طبیعی ایفاگر نقشی زنانه است، بلکه این نقش ساخته و پرداخته فرهنگ مرد سالار است.

ادامه طبیعی این برداشت آن است که مفهوم جنسیتی مرد نیز ساختگی است. به عبارت دیگر، جنس مذکر و جنسیت مردانه با هم متفاوتند؛ یعنی در حالی که

جنس مذکر امری طبیعی و واقعی است، جنسیت مردانه مقوله ساخته فرهنگ مرد سالار با هدف ایجاد تقابلی با مقوله مجعول «زن» و تداوم سلطه مردانه می‌باشد. اینان برای اثبات مدعای خویش، نحوه رفتار با زنان در عهد باستان را به عنوان شاهد مثال مطرح می‌کنند.

در این میان لغو نقش‌های جنسیتی در زمینه تقسیم کار، یکی از هدف‌های فمینیسم به حساب می‌آید. آنان معتقد بودند که در حقیقت نقش جنسیت از تقسیم کار اجتماعی مبتنی بر جنسیت ناشی می‌شود که در این تقسیم کار، کارهای تولیدی به عهده مردان نهاده شده است و کارهای درون خانه و کودک پروری به وسیله زنان صورت می‌گیرد (علاسوند، ۱۳۸۲: ص ۲۴).

پیشگامان این نهضت مدعی شدند که بدون تأمین آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد سخن از آزادی و حقوق بشر بی‌معنی است. گرچه فمینیسم در تشخیص این واقعیت که زنان به دلیل زن بودن ستم کشیده‌اند موفق بود، ولی مسیر گرفتن حق را به شدت به خطا پیمود. حال باید گفت آری، روزگاری (زنان) ادعا می‌کردند مجبور نیستند زن باشند و حال بسیاری از آنها فریاد می‌کشند دیگر بس است. چرا که مرد بودن وقتی که شخص در واقع یک زن است، کار خسته کننده‌ای است (گرت، ۱۳۸۱: ص ۸۶).

نکته قابل توجه این که در کشورهای غربی، اگر چه به ظاهر به زنان آزادی و حق انتخاب داده شده ولی انتخاب با قدرت اختیار متفاوت است. انتخاب هنگامی است که انسان از بین چند موضوع یا گزینه یکی را می‌پسندد؛ البته پسند نیز به انگیزه فرد که از قبل در یک نظام شکل گرفته، باز می‌گردد. نظام مادی غرب، سازمان‌ها، اشخاص و یا دستگاه‌های خود را مسئول طراحی، برنامه‌ریزی و تولید فرآورده‌ها و

گزینه‌ها می‌داند که مردم از جمله زنان، از بین آنها حق انتخاب دارند. در مقابل انتخاب، «اختیار» به معنای «ایجاد» است؛ مانند صفحه‌ای خالی که انسان بر روی آن موضوعی یا مطلبی را به دلخواه قرار می‌دهد. آزادی واقعی با قدرت «اختیار» عملی می‌شود. در دیدگاه مادی، انسان به عنوان موجودی «انتخابگر» تعریف می‌شود که سزاوار بهره‌مندی از حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی در تمام زمینه‌هاست. بنا به نظر خانم مولر اوکین (نظریه‌پرداز فمینیست) لازم است تا زنان طبقه‌بندی ویژه‌ای را به خود اختصاص دهند و حمایت و انتخاب حقوق بشر، راه مناسب مدافعان حقوق زن است (Moller Okin, 1998: p102).

دکتر تونی گرت در توصیف این وضعیت، می‌نویسد: زنان امروزی تا اندازه‌ای از این وضعیت که صرفاً وسیله‌ای برای فرونشاندن عطش جنسی مردان باشند آزاد شده‌اند، ولی سؤال روز این است که آزاد شده‌اند که چه کنند؟ بسیاری از زنان بدون این که آتیه‌ای داشته باشند، زیر یک سقف با مرد زندگی می‌کنند. زنان امروزی جسمشان را به راحتی اعطا می‌کنند، چه بسا راحت‌تر از همجنسانشان در طول تاریخ، ولی متقابلاً در چارچوب‌های تعهد و تقاضا، انتظار کمی دارند (گرت، ۱۳۸۱: ص ۹۰).

در این نهضت عمداً یا سهواً «تساوی» به جای «تشابه» به کار رفت و «برابر» با «همانندی» یکی شمرده شد. «انسان» بودن موجب فراموشی «زن» بودن وی گردید. از این رو این نهضت نه به دنبال برابری و عدالت حقوقی و نفی تبعیض، بلکه به دنبال تشابه مکانیکی و همانندی حقوق زن و مرد، بدون توجه به تفاوت استعدادها و شرایط وجودی و تکوینی آنها بود.

## ۷) جایگاه جنسیت در آموزه‌های اسلام

در آموزه‌های اسلام، ارزش‌های انسانی که ملاک سنجش انسانهاست برای زن و مرد به طور یکسان ترسیم شده است. چون خاستگاه ارزش‌ها و فضایل، نفس و روح انسان است نه جسم او، و زن و مرد در نفس و روح تفاوت ندارند. در آیات بسیاری علم و جهل، ایمان و کفر، عزت و ذلت، سعادت و شقاوت، فضیلت و رذیلت، حق و باطل، صدق و کذب، تقوا و فجور، اطاعت و عصیان، انقیاد و تمرد، غیبت و عدم غیبت، امانت و خیانت و مانند آن مسائل ارزشی و ضد ارزشی معرفی شده‌اند و هیچ یک از اوصاف نیز نه مذکر است و نه مؤنث. به عبارت دیگر اگر در مسائل علمی و عملی که ملاک و معیار ارزش است هیچ سخنی از مذکر و مؤنث نبود، یقیناً موصوف آنها یعنی روح نیز مذکر و مؤنث نخواهد بود. در واقع همه انسان‌ها با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. اگر قرار باشد قانونگذار در مقام قانونگذاری همه اختلافات را در نظر گیرد، کاری غیر عملی و ناممکن است و اگر بخواهد بی توجه به هرگونه تفاوت اخلاقی باشد، خلاف اصول قانونگذاری واقع‌گرا و مبتنی بر مصالح و مفاسد است. این امر بدان جهت است که مقررات حقوقی، اعتباری صرف نیست؛ پس آن اختلافات و تفاوت‌های تکوینی که سبب اختلاف در مصالح و مفاسد نفس الامری شود، منشأ تفاوت در حقوق و تکالیف می‌شود و این امر به حکم «ضروری بالقیاس» است؛ یعنی اگر احکام و تکالیف اجتماعی، متناسب با واقعیت‌ها باشد، در صورت رعایت آن قوانین، سعادت فرد و جامعه حاصل می‌شود و چون سعادت فرد و جامعه مطلوب است، پس به حکم عقل باید احکام و حقوق و تکالیف متناسب با واقعیات و مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی ناظر به هر یک از دو جنس مذکر و مؤنث باشد.

«منشأ تفاوت زن و مرد»، جسم متفاوت زن و مرد و خصایص و ماهیت جسمی هر یک از آنهاست، امری که با توجه به واقعیت‌نگری قرآن و جهت مشکل‌گشایی در آیات قرآن انعکاس پیدا کرده است. این اصل اساسی، منشأ همه مسائل و تفاوتها و در عین حال پایه پذیرفتن ضرورت‌هایی است که امکان نادیده‌گرفتنشان ممکن و میسر نیست.

فضل جسمی ناشی از خلقت، منشأ توانایی و لیاقت جسمی و قدرت فردی و یک ضرورت زندگی بشری است. اما باید توجه داشت لیاقت جسمی را نباید در «اندازه قدرت جسمی» خلاصه نمود. در این رابطه اگر جسم مردان مثلاً دارای قدرت بیشتر است، جسم زنان نیز دارای بهره‌وری وسیع‌تر می‌باشد. یا اگر جسم مردان مقاوم‌تر است، جسم زنان نیز لطیف‌تر و زیباتر است. بنابراین، فضل و توانایی و لیاقت و باروری جسمی، میان زنان و مردان، وابسته به زمینه‌ها و میدان‌هایی است که این جسم‌ها در آن فرصت شکوفایی و بهره‌وری می‌دهند، نه اینکه ذاتاً جسمی بر جسم دیگر فضل و برتری داشته باشد و همین است که اگر جسم مردان مایه مقاومت بیشتر و عمل قوی‌تر و تولید غیرت و انگیزه عالی‌تر است، جسم زنان نیز مؤید بشریت و دارای لیاقت زایش است.

آنچه زاینده واقعیت زنان موجود است، ربطی به ماهیت و لیاقت ذاتی زنان ندارد، بلکه نشأت گرفته از تحت سلطگی و تصرف شدگی و محرومیت آنهاست و وضعیت زنان در میدان اکتساب لیاقتها و رشد و تکامل و ترقی، بسیار شبیه به مردمان زیر سلطه استبداد و استعمار است، که عقب ماندگی آنها نه ناشی از ماهیت و میزان لیاقتهاست، بلکه از سلب شدن اراده‌های آنها و از سرکوب شدگی آنها سرچشمه می‌گیرد.

ناظر به چنین واقعیاتی و برآمده از رویکرد کیفی در حقوق، اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می- گذشته و با آنچه در جهان امروز می‌گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و تکالیف و مجازات قائل نشده است. پاره‌ای از حقوق و تکالیف را برای مرد مناسب دانسته و پاره‌ای از آنها را برای زن و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است. شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است نه تشابه حقوق.

آنچه قابل توجه است این که کمیّت غیر از کیفیت است، مسلم این است که اسلام حقوق تکوینی برای زن و مرد قائل نشده است و هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست. اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است (مطهری، ۱۳۷۵: ص ۱۵). لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی به هیچ شکل تشابه صددرصد آنان در حقوق نیست. چون قواعد و مقررات حقوقی همیشه برای «بشر بما هو بشر» وضع نمی‌شود بلکه بسیاری از قواعد و مقررات برای تنظیم روابط بین افراد مختلف وضع می‌شود. زن و مرد در حقوق عمومی و حقوق انسانی برابرند. اما با توجه به تفاوت‌های غیرقابل انکار و غیرقابل زوال (مگر با مسخ هویت زنانگی یا مردانگی) هیچ‌گونه تقسیم کار و وظیفه و اختصاص کارکردها نباید در میان باشد. تساوی غیر از تشابه است. تساوی، برابری و تشابه، یکنواختی است. اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی و ارزشی برای مردان در مقایسه با زنان قائل نیست گرچه با توجه به ملازمه حق و تکلیف ممکن است به دلیل

تکالیف بیشتری که آن هم براساس استعدادهای متفاوت زن و مرد بر عهده مردان گذاشته، گاه اختیارات بیشتری نیز قائل شده است (طاهری، ۱۳۸۲: صص ۸۰ - ۷۹).

کوتاه سخن این که درنگرش حقوقی اسلام زن و مرد به لحاظ تکوینی (یعنی از جهت زیستی، روانی و احساسات)، کاملاً از یکدیگر متمایز می‌باشند. به دلیل همین تفاوت‌های تکوینی، تشابه حقوقی آنها امکان پذیر نیست.

جنسیت موجب می‌شود که زن و مرد تحت دو صنف از یک نوع واحد قرار گیرند. بنابراین اختلاف و تمایز میان آنها لازمه صفتشان است و بر این اساس، تفاوت حقوقی میان آنها ضروری می‌باشد. باید توجه داشت که حقوق طبیعی نشانگر هدفداری طبیعت است و با توجه به این هدف، استعدادهایی در وجود موجودات نهاده و توانمندی‌هایی به ایشان داده شده است. راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها، مراجعه به خلقت و آفرینش است. هر استعداد طبیعی، یک سند طبیعی برای یک حق طبیعی می‌باشد و این حق طبیعی ایجاب می‌کند که میان زن و مرد تناسب حقوقی و نه تشابه حقوقی برقرار شود. چه آنکه مشترک بودن زن و مرد در هدف غایی خلقت باعث نمی‌شود وظایف آن دو نیز کاملاً مشابه یکدیگر باشد. بنابراین، آنچه مقوم انسانیت است، در هر صنف موجود است و آنچه مقوم جنسیت - یعنی زنانگی و مردانگی - است، منحصر به همان صنف می‌باشد. بر همین اساس، تکلیف الهی که شرط آن داشتن آگاهی، قدرت و اختیار است، به همه انسان‌ها تعلق می‌گیرد و اختصاص به جنس خاصی ندارد.

بدین ترتیب در نگرش الهی به زن، ضمن پذیرش تفاوت‌های طبیعی دو جنس، استقرار عدالت و تداوم نظام حیات بشر و تجلی و تبلور گوهر انسانیت در سایه تحقق تکالیف متقابل افراد، امکان‌پذیر می‌باشد.

## ۷) جمع بندی و نتیجه گیری

ظهور فمینیسم، محصول رنسانس و رواج آن در حوزه تفکر معاصر غربی، نماد دفاع از حقوق جنسیتی زنان به شمار می رود که در ستیز با واقعیات طبیعی و داده های علمی قرار دارد. فمینیسم در تمامی شاخه ها و جلوه هایش، نتیجه ای جز ایجاد اختلاف و ناسازگاری بین دو جنس و تشدید بحران عدم تفاهم انسان ها ندارد. فمینیست ها با نادیده گرفتن نقش ها و کارکردهای ویژه زنان و مردان سعی در ایجاد یک همانندسازی مصنوعی و بعضاً انقیاد مردان توسط زنان دارند.

فمینیسم با علمداری دفاع از شأن زنانگی در جوامع غربی، به طور کلی هرگونه تفاوت میان زنان و مردان را انکار می کند و با هدف به دست آوردن حقوق مساوی برای زنان خواستار حرکت به سمت جامعه یک جنسی است. مراد از جامعه یک جنسی، جامعه ای است که در آن مجموعه ای از نقش ها و امور مورد ترجیح و احترام هر دو جنس قرار می گیرند و از سوی تمام اعضای جامعه با قطع نظر از تفاوت جنسی و سنی شان دنبال می شود. در فمینیسم غربی، اهدافی ترجیح دارد که به طور سنتی به وسیله مردان انجام می گرفته است و نقش هایی مانند تأمین پشتوانه مالی و به عهده گرفتن مقام های سیاسی و اجرایی مورد احترام و علاقه شدید است و امور مربوط به روابط اجتماعی، خانه داری، بچه داری، کارهای ذوقی و رفع خستگی روحی، بی ارزش یا حتی حقیر شمرده می شود. مردان و زنان هر دو مجبور شده اند در قالبی واحد جای گیرند؛ قالبی که شاید از شکل پیشین - که بخشی از کارها را به مردان و بخشی دیگر را به زنان می سپرد - محدودیت آورتر، خشک تر و اجباری تر می نماید.

این در حالی است که امروزه براساس پژوهش های صورت گرفته، هویت



جنسیتی چیزی فراتر از موقعیت‌های بیولوژیک است که در قالب نقش جنسیتی شکل می‌گیرند.

اما سال‌ها پیش از اعلام چنین نتایجی بر خلاف رویه مرسوم جهان غرب - به ویژه آمریکا - که می‌کوشد مرد و زن را به نحوی کمی و ظاهری، برابر قرار دهند، اسلام، مردان و زنان را موجودات کامل کننده یکدیگر می‌داند. تفاوت این دو جنس در نقش و وظیفه ظاهری اجتماعی آن دو است و اسلام در این زمینه، به نوعی استكمال زن و مرد نسبت به یکدیگر قائل است تا برابری کمی ایشان.

زن و مرد مسلمان هویتی مستقل را از گهواره تاگور حفظ می‌کنند. این شخصیت حقوقی از حق تجارت و مالکیت مستقل برخوردار است. ازدواج بر شخصیت حقوقی، حق مالکیت، حتی نام فرد تأثیر نمی‌گذارد و چنانچه زن جرم مدنی مرتکب شود، مجازاتش کم‌تر یا بیشتر از مجازات مرد نیست. همچنین اگر در مورد او خطایی صورت گیرد یا آزاری به وی رسد مانند مردان مستحق غرامت می‌گردد.

اسلام تمایز میان زن و مرد و نقش و مسئولیت‌های آنان را در جامعه مشخص کرده است. تفاوت براساس جنسیت در بعضی موارد مثل ملاحظاتی که اسلام برای نحوه اتخاذ رفتار مناسب با فرزند دختر مطرح می‌سازد و یا پیشنهادهایی که در نقش آفرینی برای زنان ارائه می‌کند، مثل التزام به خانه و یابرنامه حمایتی خاصی که از زنان ارائه می‌دهد، همه و همه متناسب با خاستگاه تکوینی آنان است.

در نظام ارزشی اسلام، زن انسانی است که تمام لوازم و ابزار را برای ارتقای انسانی و رسیدن به اوج قله عبودیت داراست، در عین حال از ظرفیت‌های لازم برای تصدی پست مادری نیز برخوردار است. در این نظام، خروج از خانه الزاماً به معنای رسیدن به مقصد رشد انسانی نیست، لذا به عنوان یک ضرورت مطرح

نشده و ورود به عرصه اجتماع برای زنان، امر جایزی تلقی شده است. اسلام زن را همچون مرد، انسان می‌داند که سه ویژگی همه انسان‌ها یعنی اختیار، مسئولیت‌پذیری و توان ارتقا و کمال را داراست و همانند مرد از امکانات رشد و کامیابی برخوردار است و بدین سان شأن زنانگی وی درکنار انسانیتش پاس داشته می‌شود.

### منابع

قرآن کریم

حداد عادل، غلامعلی (۱۳۵۹)، *فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی*، تهران: انتشارات سروش.

دورانت، ویل (۱۳۷۳)، *تاریخ تمدن*، (ترجمه احمد آرام)، تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی.

روسو، ژان ژاک (۱۳۴۹)، *امیل یا آموزش و پرورش*، (ترجمه منوچهرکیا)، تهران: گنجینه شلیت، ونادی (۱۳۸۴)، *فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳*، (ترجمه معصومه محمدی و دیگران)، قم: دفتر نشر معارف.

طاهری، منیره (۱۳۸۲)، «احقاق حقوق زن، کنوانسیون یا اسلام»، *فصلنامه کتاب نقد*، ش ۲۶.

علاسوند، فریبا (۱۳۸۲)، «فمینیسم، خاستگاه کنوانسیون»، *فصلنامه کتاب نقد*، ش ۲۹.  
فضل الله، محمدحسین (۱۴۰۵ق)، *المرأة فی ظل الاسلام*، (ترجمه مریم نورالدین)، چ ۴، بیروت: انتشارات دارالزهرا.

فکوهی، ناصر (۱۳۸۳)، «هویت جنسی»، *روزنامه شرق*، ش ۳۷۴، (۸۳/۱۰/۶).

کلینی رازی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۷)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

گرت، تونی (۱۳۸۱)، *زن بودن*، (ترجمه فروزان گنجی زاده)، تهران: نشر ورجاوند.

بررسی تطبیقی مفهوم جنسیت در اسلام و غرب

لوید، ژنویو (۱۳۸۱)، *عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب*، (ترجمه محبوبه مهاجر)، تهران: نشرنی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، *نظام حقوق زن در اسلام*، چ ۸، تهران: صدرا.

میشل، توماس (۱۳۷۷)، *کلام مسیحی*، (ترجمه حسین توفیقی)، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

- Bordo, S. (2001), *Unbearable Weight: Feminism, Western Culture and the Body*, University of California press.
- Daly M. (1973), *Beyond God the Father: Toward a Philosophy of Womens Liberation*, Boston:Beacon.
- Giligan,Carol, (1982), *In a Different Voice*, Harvard University press.
- Harding,S. (1980), *The Norm of Social Inquiry and Masculinity Experience*, Philosophy of Science Association.
- Jones, A.(1996), *Feminisme Reclaimed*, New York: Rutgers University Press.
- Lings, M.(2006), *Symbol and Archetype/A Study of the Meaning of Existence*,US: Fonts Vitae.
- Londis Vicky (1972), *Feminism & Social Studies*, political Studies, xxix.3.
- Millet, K.(1972), *Sexual Politics*, New York: Avon.
- Moller Okin, Susan (1998), *Is Multiculturalims Bad for women*, New Jersey: Princeton University.
- Schuon, F. (1995), *The Reign of Quantity*, Sophia Perenis.

- Schuon,F.(1980), *Summary of Integral Metaphysics*, Fordham  
University, Foundation for International Philosophical Exchange,  
New York: NY, ETATS – UNIS.
- Zimerman, jean (1975), *Public man,Private Women*, Princeton:  
Princeton University Press.